

سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی نهاد ولایت؛ چیستی و چرای آن

سید غلامرضا موسوی^۱

چکیده

در پرتو پیروزی انقلاب اسلامی آسیب‌شناسی در حوزه‌های کلان ساختاری و کارکردی نظام مقدس جمهوری اسلامی و نوآوری در باره‌ی آن، هر روز ضروری‌تر می‌شود؛ چراکه دشمنان قسم‌خورده‌ی این کشور کارآمدی نظام را نشانه رفته‌اند و از این طریق در پی فروپاشی درونی نظام هستند. سؤال اصلی مقاله این است که کارآمدی نظام اسلامی - مبتنی بر نظریه‌ی ولایت‌فقیه - در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی چگونه حاصل می‌شود و با چه سازوکاری می‌توان آن را به کمال رساند. پاسخ‌های متعددی بیان شده‌است که مدّعی این مقاله آن است که با «تأسیس سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی» ذیل نهاد ولایت، کارآمدی در حوزه‌های متعدّد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را می‌توان در نظام اسلامی افزایش داد. روش تحقیق این مقاله روش تحلیلی است.

واژگان کلیدی: ولایت‌فقیه، وکالت فقیه، نظارت فقیه، کارآمدی نظام اسلامی، ساختار نظام جمهوری اسلامی، سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی نهاد ولایت

۱. استادیار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۶/۲۷ * تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۸/۶



مقدمه

اکنون با گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی و با وجود دستاوردهای عظیمی که جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌های مختلف به دست آورده است، همچنان مانند هر نظام حکومتی دیگری با چالش‌هایی در زمینه‌ی کارآمدی مواجه شده است. کارآمدی، به عنوان یکی از بنیادی‌ترین مسائل در فرآیند توسعه‌ی کشورها، نیازمند ارزیابی و بررسی دقیق دستاوردهای نخستین تجربه‌ی حکومت دینی پس از قرن‌ها دوری از حاکمیت دینی است. این ارزیابی به‌ویژه در ارتباط با تحقق وظایف، کارویژه‌ها و اهداف نظام جمهوری اسلامی ضروری به نظر می‌رسد.

در این میان، کارآمدی نظام سیاسی نه تنها برای حفظ مشروعیت اولیه بلکه برای کسب مشروعیت ثانویه نیز حیاتی است؛ چراکه تداوم هر حکومتی وابسته به اثبات کارایی و اثربخشی آن در عمل است. عملکرد هر نظام، حتی اگر بر مبنای دینی و مذهبی استوار باشد، معیار اصلی سنجش کارآمدی آن در نظر مردم خواهد بود. بنابراین، دفاع از ساختار سیاسی مبتنی بر نظریه‌های دینی زمانی ممکن است که این نظام توانایی اثبات کارآمدی خود در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را داشته باشد.

ساختار نظام جمهوری اسلامی براساس نظریه‌ی ولایت فقیه انتصابی پایه‌گذاری شده است و سایر نظریات مانند ولایت فقیه انتخابی یا ولایت فقیه از باب حسبه در چهارچوب نظام سیاسی فعلی جایگاهی ندارند. پرسشی که در این مقاله مطرح می‌شود، این است که چگونه می‌توان کارآمدی نظام اسلامی را در تمامی عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به بالاترین سطح ممکن رساند و چه سازوکاری می‌تواند این کارآمدی را تضمین کند.

ممکن است برخی این‌گونه برداشت کنند که عنوان مقاله یا مسئله‌ی مطرح شده نشان‌دهنده‌ی ناکارآمدی نظام اسلامی است و نویسنده در پی ارائه‌ی راه‌حلی برای افزایش کارآمدی آن است؛ اما برای رفع این شبهه، نویسنده به یک پیمایش اجتماعی استناد می‌کند که در آن بین ۱۰۰ نفر از نخبگان حوزوی و دانشگاهی پرسش‌هایی



مطرح شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که حدود ۵۰ تا ۶۰ درصد از پاسخ‌دهندگان معتقد هستند که اهداف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تصریح‌شده در قانون اساسی محقق نشده است (موسوی، ۱۳۹۱، (۵۹)). بنابراین، کارآمدی نظام نمره‌ی متوسطی دریافت کرده و این موضوع زمینه‌ساز بررسی‌های بیشتر از جمله پژوهش حاضر شده است.

به نظر می‌رسد راهکار پیشنهادی برای ارتقای کارآمدی نظام جمهوری اسلامی، ایجاد یک سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی تحت نظر نهاد ولایت فقیه با ویژگی‌ها و ساختاری مشخص است که در این مقاله به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد. این سازمان می‌تواند هدایت و هماهنگی قوای سه‌گانه را در چهارچوب سیاست‌ها و برنامه‌های مصوب برعهده داشته باشد. روش پژوهش این مقاله تحلیلی و شامل تعریف، توصیف و تبیین موضوعات خواهد بود.

مفاهیم

قبل از ورود به مسئله‌ی اصلی مقاله، لازم است حداقل دو مفهوم پرکاربرد در این مقاله توضیح داده شود و مراد نگارنده در طول مقاله روشن شود.

۱. کارآمدی

یکی از مفاهیم کلیدی در ارزیابی نظام-های سیاسی، مفهوم کارآمدی است که افزایش آن موجب توفیق نظام سیاسی خواهد بود و کاهش آن موجب یأس و ناامیدی. برای فهم این واژه در ابتدا مفهوم دو واژه‌ی دیگر (کارایی و اثربخشی) باید دانسته شود.

کارایی به معنای درست انجام دادن وظیفه است و به رابطه‌ی ورودی و خروجی اشاره دارد. به عنوان مثال؛ اگر از نهاد معین، بازده بیشتری به دست بیاید، کارایی افزایش پیدا کرده است. کارایی با چگونگی استفاده از منابع ورودی مانند پول، افراد و تجهیزات که کمیاب هستند ارتباط دارد. (رابینز، ۱۳۸۶، ص ۵۱)

بر این اساس کارایی حکومت عبارت است از مقدار منابعی که برای تحقق یک



هدف یا ارائه‌ی یک خدمت و یا انجام وظیفه‌ی حکومت به مصرف رسیده‌است و می‌توان آن را برحسب نسبت مصرف به نتیجه، محاسبه و تفسیر کرد. اگر حکومتی بتواند در مقایسه‌ی با دیگر حکومت‌ها، با صرف مقدار کمتری از منابع به هدف مشخص برسد، می‌گویند کارایی بیشتری دارد؛ اما اثربخشی به معنای میزان دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده است. در واقع اثربخشی دربرگیرنده‌ی نتایج حاصله از عملکرد سیستم است. در پارادایم مدیریت دولتی نوین نیز کارایی و اثربخشی، ویژگی‌های اصلی نظام اداری و سیاسی محسوب می‌شوند.

در این جا مفهوم دیگری به‌عنوان «بهره‌وری» مطرح می‌شود. شایع‌ترین تعریف از بهره‌وری تعریفی است که دو مفهوم کارایی و اثربخشی را دربرمی‌گیرد (هیوز، ۱۳۸۰ص ۷۵) و با توجه به این دو تعریف می‌توان بهره‌وری را «درست انجام دادن کار درست» تعریف کرد که دو مفهوم فوق را دربردارد.

با توجه به تعریف مفاهیم فوق می‌توان واژه‌ی کارآمدی را تعریف کرد. اگرچه در تعریف واژه‌ی کارآمدی ابهامات زیادی در بین مؤلفین به چشم می‌خورد، برخی آن را با واژه‌ی کارایی مترادف گرفته‌اند (گلریز، ۱۳۸۶) و برخی با واژه‌ی اثربخشی یکسان پنداشته‌اند. (معینی، ۱۳۷۰، ص ۲۱۱) در حالی که به نظر می‌رسد تعریف کارآمدی با هریک از این مفاهیم (کارایی یا اثربخشی) نادرست بوده و در واقع به بخشی از مفهوم کارآمدی اشاره دارد. لذا کارآمدی یک سیستم، به معنای کارا و اثربخش بودن آن سیستم است. بر این اساس کارآمدی به طور دقیق تر نه تنها به کارایی یا اثربخشی اشاره نمی‌کند، بلکه هر دو مفهوم را دربرمی‌گیرد.

به همین دلیل، وقتی از کارآمدی یک سیستم سخن می‌گوییم، منظور ترکیبی از کارایی و اثربخشی (بهره‌وری) است. بنابراین، کارآمدی یک حکومت یا نظام سیاسی را می‌توان این‌گونه توصیف کرد: «حکومتی کارآمد است که بتواند با حداقل هزینه‌ها به اهداف تعیین شده‌ی خود دست یابد و در عین حال بهره‌ور باشد».



۲. نظریه‌ی ولایت فقیه

در بین تمام کسانی که قائل به لزوم داشتن نظام سیاسی برای اسلام هستند و آن را در قالب حاکمیت و زعامت فقیه می‌بینند، سه الگوی ولایت فقیه، وکالت فقیه و نظارت فقیه پیشنهاد شده‌است.

مطابق دیدگاه «ولایت فقیه» تصمیم‌گیری در حوزه‌ی عمومی با فقها است و بعد از آن که امامان معصوم به‌عنوان مجریان دین معرفی شدند، در غیاب ایشان فقهای جامع‌الشرایط مجریان دین هستند و از آنجا که حوزه‌ی دین از حوزه‌ی سیاست جدا نیست، حوزه‌ی مصالح عامه و حوزه‌ی عمومی در اختیار دین و مجریان دین است. در واقع فقها روند تصمیم و تدبیر جامعه را هدایت می‌کنند. به عبارت دیگر، ولایت سیاسی فقیه به‌معنای آن است که فقیه عادل مدیر و مدبر در تدبیر اداره‌ی شئون مختلف جامعه‌ی مسلمین بر طبق تعالیم اسلامی احق و اولی از دیگران است. (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۰۶؛ همان، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۵۳) در واقع ولایت سیاسی تعبیر دیگری از اقتدار و سلطه‌ی سیاسی است که انواع و اقسام نظام‌های سیاسی برای رأس هرم قدرت سیاسی آن نظام معتقدند. لذا تفاوت ولایت فقیه با دیگر حاکمیت‌ها در ماهیت و جوهره‌ی ولایت سیاسی آن نیست؛ بلکه در منشأ مشروعیت و حیطه‌ی اختیارات و قیود و ضوابط حاکم بر حکمرانی او است.

اما برخی از مخالفان و منتقدان ولایت سیاسی فقیه اصرار دارند که مفهوم ولایت در ولایت فقیه را به‌معنایی کاملاً متفاوت با حاکمیت حقوقی و اقتدار سیاسی معرفی نمایند. مطابق این پندار، ولایت زمانی مطرح می‌شود که عده‌ای از افراد نتوانند در مورد خود تصمیم بگیرند و اساساً فاقد صلاحیت تصمیم‌گیری هستند و مجبورند و از آنجا که محجورند، ولی برای آن‌ها تصمیم‌گیری می‌کند؛ درست مانند صغیر یا مجنون که پدر برای آن‌ها تصمیم‌گیری می‌کند. از نظرگاه آنان پیش‌فرض تئوری ولایت فقیه وجود محجور در جامعه است که زندگی می‌کنند و فاقد قوه و صلاحیت تصمیم‌گیری هستند. این عده به جای کلمه‌ی «ولایت» کلمه‌ی «وکالت» را پیشنهاد می‌دهند. (حائری، ۱۹۹۵، ص ۷۷)



مطابق این دیدگاه حاکمیت از آن مردم است و لذا تعبیر ولایت ناصحیح است و مردم از آن جا که همگی به صورت مشاع مالک حاکمیت هستند، می توانند به عنوان مالک نسبت به فردی که در حوزهی مصالح عمومی تدبیر می کند، تصمیم گیری کنند و او را به عنوان وکیل خود برگزینند. مزایای وکالت قابل چشم پوشی نیست؛ چراکه اولاً در وکالت برعکس ولایت، حاکم نمایندهی مردم است و از طرف آنها تصمیم گیری می کند نه از طرف خودش. ثانیاً وکیل اراده اش در طول ارادهی موکل (مردم) قرار می گیرد؛ اما ولی اراده اش فوق مولی علیهم (مردم) است و ثالثاً ولایت با مسئلهی جمهوری منافی است؛ چراکه جمهوری نشان دهندهی دخالت مردم و صلاحیت تصمیم گیری آنها است و ولایت نشان دهندهی عدم دخالت مردم بلکه محجور بودن آنها است.

اما طبق دیدگاه سوم تبصر فقها حداکثر در اصول و کلیات مدیریت جامعه است در حالی که ادارهی جامعه حرفه و فنی است که با جزئیات درگیر است؛ لذا تبصر در اصول و کلیات هیچ ملازمه ای با تبصر در جزئیات و مدیریت جامعه ندارد. بنابراین، فقها با «نظارت» خود و تطبیق کلیات بر امور جزئی، وظیفهی خود را انجام داده اند و نیازی به ولایت سیاسی نیست. به عبارت دیگر، دغدغهی دینی شدن جامعه و تحقق اهداف و احکام دین منحصر در تصدّی سیاسی فقیه نیست و مدل های دیگری از حکومت دینی قابل تصوّر و اجرا است که در آن فقیه نقش تبیین احکام یا حداکثر نظارت بر رعایت احکام شرع را ایفا می کند بی آن که ولایت سیاسی در دست او باشد.

از نظرگاه ایشان سیاست گذاری و سیاست مداری باید به افراد ذی صلاحیت واگذار شود و فقها با نظارت خود، حاکمان را از کج روی ها و ناعدالتی ها باز دارند.

(برای تفصیل بیشتر ر.ک. منتظری، ۱۳۷۶، (۱۸)، ص ۱۰-۱۱؛ (۱۹)، ص ۱۲-۱۳)^۱

در داوری میان این نظریات و با عنایت به مشکلاتی که دو نظریه ی وکالت و نظارت فقیه که در جای خودش بیان شده است، (موسوی، ۱۳۹۰) نظریه ی «ولایت

۱. از کسانی که از این نظریه دفاع می کردند، می توان به آیت الله منتظری اشاره کرد که در اواخر عمر خود از نظریه ی ولایت فقیه عدول کردند و به نظریه ی نظارت فقیه قائل شدند.



فقیه» مدل سیاسی و الگوی نظام اسلامی خواهد بود؛ البته از آنجا که در این مقاله اصل ولایت فقیه و ادله‌ی آن به صورت پیش فرض در نظر گرفته شده، به ادله‌ی نقلی و عقلی اثبات آن پرداخته نمی‌شود.

تقریرهای سه‌گانه از ظریه‌ی ولایت فقیه

بعد از بیان سه الگوی زعامت و حاکمیت فقیه، اگر الگوی ولایت فقیه به عنوان پیش فرض پذیرفته شود، نوبت آن می‌رسد که تقریرات مختلف از ولایت فقیه مطرح شود و مشخص گردد که در این مقاله، کدام تقریر مورد نظر نگارنده‌ی این مقاله می‌باشد.

۱. ظریه‌ی انتصابی بودن ولی فقیه^۱

حاکمیت از آن معصومان است و حاکمیت معصومان نیز از طریق نصب الهی صورت پذیرفته است؛ به این معنا که ائمه‌ی معصومین از جانب خدا برگزیده شده‌اند و هرگونه تصرفی از ناحیه‌ی غیر امام، غصب حاکمیت محسوب می‌شود. در زمان غیبت نیز حاکمیت از آن معصوم است. نهایت این که فقیه جامع الشرائط به عنوان نماینده از طرف وی اعمال حاکمیت می‌کند و امام معصوم این سمت را برای او قرار داده است.

۲. ظریه‌ی انتخابی بودن ولی فقیه^۲

ولایت انتصابی برای امام معصوم ثابت است؛ ولی برای فقیهان چنین انتصابی صورت نگرفته است. از طرفی ایجاد حکومت اسلامی از جمله ضروریات دینی است و از آنجا که شاخصه‌ی اصلی حکومت اسلامی دینی بودن آن است کسی غیر از فقیه نمی‌تواند متصدی چنین حکومتی گردد. بنابراین بر مردم واجب است چنین حکومتی را ایجاد کنند و فقیهی را بر این امر بگمارند.

۱. دیدگاه حضرت امام خمینی، معمار کبیر جمهوری اسد می ایران. (برای تفصیل بیشتر ر.ک. امام خمینی، ۱۳۸۱)

۲. نظریه‌ی حضرت آیت الله منتظری در مقطع اول حیات سیاسی ایشان که قائل به ولایت فقیه بودند و در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة» به طور تفصیل بیان نموده‌اند. (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، صص ۵۴-۶۸)



۳. نظریه‌ی ولایت فقیه از باب حسبه

مراد از امور حسبیه اموری است که شارع مقدس در هیچ شرایطی راضی به ترک شدن آنها نیست. از جمله اموری که خدای متعال راضی به ترک آنها نیست اداری جامعه و تدبیر امور اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی مسلمین است. بنابراین از باب جواز یا وجوب شرعی فقیه متصدی امر حکومت می‌شود. (آیت‌الله خویی، ۱۴۱۰ق، ص ۴۲۴)

نکته‌ای که در این نظریه به چشم می‌خورد، این است که برخلاف نظریه‌ی اول که فقیه از جانب امام معصوم منصوب به ولایت بود و برخلاف نظریه‌ی دوم که فقیه از جانب مردم به سمت ولایت گمارده می‌شد، این نظریه قائل به این است که ولایت یک منصب نیست؛ بلکه به‌واقعیت حکومت کردن نظر دارد. لذا اعمال حاکمیت در بعضی موارد جایز و در بعضی موارد واجب می‌شود.

البته با توجه به این که ساختار نظام جمهوری اسلامی براساس دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) در باب حکومت دینی مبتنی بر ولایت فقیه است، پیش فرض ما در باب ولایت فقیه، تقریر حضرت امام (ره) که همان نظریه‌ی انتصاب است، خواهد بود. اگرچه مدل پیشنهادی این مقاله در نظریه‌ی انتخاب هم قابل پیاده شدن است. پس از روشن شدن مراد مؤلف از دو مفهوم فوق، می‌توان بحث کارآمدی نظام اسلامی را در دو سطح پی گرفت: یکی سیستم‌های خرد و دیگری سیستم‌های کلان. دغدغه‌ی مقاله‌ی حاضر پرداختن به سیستم‌های کلان است که از ق تمرکز بر ساختار و کارکردهای نظام سیاسی قابل تحقق می‌باشد.

بر مبنای این چهارچوب اگر تفسیر روشن و یکسانی از ورودی سیستم، فرایندها و یا مکانیزم بازخورد وجود داشته باشد، به ثبات و کارآمدی می‌انجامد و در غیر این صورت، ثبات و کارآمدی نظام مختل خواهد شد. بنابراین داشتن تفسیر یکسان برای مدیران نظام سیاسی یک ضرورت بوده و لازم است در نظریه‌پردازی‌های جدید، اصول موضوعه یا مبانی بنیادی نظریه‌ی جمهوری اسلامی به‌عنوان یک سازمان بزرگ^۱ به‌دقت تعریف شود و سازگاری آن با کل سیستم به‌عنوان یک (کل) تعیین گردد؛ یعنی ساختار و کارکردهای آن، ورودی‌ها و بازخوردها در پرتو این اصول موضوعه،

1. Mega organization



مهندسی مجدد گردد.

به عبارت دیگر، دولت‌ها و نظریه‌های دولت، در جهان اسلام بسیار متعدّد و متنوّع است. درک بهتر ساختار و کارکردهای اسلامی مبتنی بر نظریه‌ی ولایت فقیه، بدون ابزار و مدلی که بتواند ساختار و کارکردهای این سیستم را نشان دهد، امری مشکل و سخت است.

نظام جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک سازمان سیاسی بزرگ دارای دو جنبه‌ی ساختاری و کارکردی است. این سیستم از عناصری تشکیل شده که هر کدام به تنهایی بخشی از نظام سیاسی اسلام را نشان می‌دهند و نهادها و گروه‌های معینی را شامل می‌گردند که از آن به «ساختار» تعبیر می‌شود. در مقابل، وظایف و نقش هر عنصر یا بخش خاصّ از نظام جمهوری اسلامی، کارویژه‌ی یش را نشان می‌دهد که از آن به کارکرد تعبیر می‌گردد.

بنابراین ما به‌لحاظ محدودیت مقاله و از بین تمام ساختارها و کارکردها در ورودی سیستم، فرایندهای یک سیستم و مکانیزم بازخورد، تنها به بخش سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های کلان نظام جمهوری اسلامی می‌پردازیم.

علی‌القاعده هر کاندیدای ریاست جمهوری اصول و برنامه‌های کاری خود را به مردم طی فرایند انتخابات عرضه می‌کند و وقتی به سمت ریاست جمهوری انتخاب می‌شود، عملاً به عنای اقبال مردم به سیاست‌ها، برنامه‌ها و اقدامات او است و مردم با انتخاب او، امید به اجرایی‌شدن برنامه‌های رئیس‌جمهور منتخب دارند. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که هماهنگی میان سیاست‌ها و برنامه‌های رئیس‌جمهور با سیاست‌های کلی نظام، درخواست‌های مقام معظم رهبری و سایر نهادها چگونه تعیین و برقرار می‌شود.

این مسئله گاهی تا زمانی که هماهنگی صورت بگیرد، یک دوره‌ی ریاست جمهوری به پایان می‌رسد و خسارات مادی و معنوی غیرقابل جبرانی به کشور وارد می‌کند. افزون بر آن، شعارهای هر دولت گاه به‌شدت با یکدیگر ناهمخوان‌اند و هر کدام، کشور را به‌سوی سیاست‌های خاصّ خود هدایت می‌نند. به‌عنوان مثال؛



در دوره‌ی ریاست‌جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، با شعار توسعه‌ی اقتصادی و با اتکا بر مدل اقتصاد بازار آزاد کشور اداره می‌شد. در این دوره، پیروی از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان معیار عملکرد قرار داشت؛ اما در دوره‌ی بعد، آقای خاتمی با شعار توسعه‌ی سیاسی به ریاست‌جمهوری رسید. هرچند تعاملات اقتصادی همچنان براساس همان اقتصاد بازار آزاد بود، ولی محور توسعه از اقتصاد به سیاست چرخید و هزینه‌های بسیاری برای ملت و حاکمیت بر جا گذاشت.

با آغاز دولت نهم، رویکرد توسعه‌ی سیاسی جای خود را به رویکرد عدالت‌محور داد و اقتصاد بازار آزاد کنار گذاشته شد. در این دوره، یک مدل التقاطی از اقتصاد اسلامی، اقتصاد سوسیالیستی و اقتصاد بازار آزاد به‌کار گرفته شد و جامعه شاهد چرخشی به سوی عدالت‌طلبی بود. سپس در دوره‌ی ریاست‌جمهوری آقای روحانی، بازگشتی به اقتصاد کاملاً سرمایه‌داری و مبتنی بر بازار آزاد صورت گرفت. او با شعار تعامل سازنده با نظام بین‌الملل و اعتدال در سیاست خارجی روی کار آمد و هدف دولت او دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی در سطح بین‌المللی، با تمرکز بر کاهش تنش‌ها و جذب سرمایه‌ی خارجی بود.

در دولت سیزدهم، بدون اعلام سیاست خاصی در حوزه‌ی اقتصاد، کشور اداره شد. هرچند تفاوت‌هایی با سیاست‌های اقتصادی دولت آقای روحانی دیده می‌شد. در نهایت، در دولت جدید، سیاست‌های اقتصادی به سمت رجوع مجدد به اقتصاد بازار آزاد تمایل نشان داده است.

این تغییرات پیاپی در سیاست‌های اقتصادی نه‌تنها ضررهای مالی برای فعالان اقتصادی به همراه داشته، بلکه موجب کاهش سرمایه‌ی اجتماعی نیز شده است؛ موضوعی که در انتخابات‌های اخیر خود را به‌وضوح نشان داد، هرچند با تدابیر مقام معظم رهبری تا حدودی جبران شد. همچنین، تغییر سیاست‌ها در سایر حوزه‌ها مانند سیاست خارجی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، باعث تشدید ناکارآمدی نظام اسلامی شده است.

این همه مشکل فقط در ناحیه‌ی برنامه‌ریزی کشور بود که چندین برابر آن در



حوزه‌ی نظارت و ارزیابی کشور وجود دارد که می‌توان تفصیل آن را در مقاله‌ی دیگری که از نگارنده چاپ شده است، یافت. (موسوی، ۱۳۹۲، (۶۴)) مشکلات زیر، بخشی از ناکارآمدی از سیستم نظارت و ارزیابی کشور به نمایش می‌گذارد. وجود انواع فسادهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و ... نشانگر بحران در این نقطه است.

تعدد مراکز نظارتی و تفرق آن‌ها؛

فقدان ارتباط ارگانیک با یکدیگر؛

هم‌پوشانی اختیارات و وظایف آن‌ها با یکدیگر؛

نبود ضمانت اجرا در برخورد با تخلفات احتمالی؛

خلاصه شدن نظارت و بازرسی در فرایندهای پایان یافته؛

عدم اقدام اصلاحی پس از نظارت؛

برخورد سیاسی با مقوله‌ی نظارت؛

مصلحت‌اندیشی زیاد در اصل نظارت و پس از آن؛

خارج ماندن بسیاری از فعالیت‌ها از کنترل نهادهای نظارتی؛

و ...

سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی نهاد ولایت

پس از نگاه اجمالی به عدم ثبات سیاست‌ها و برنامه‌ها در کشور، علی‌رغم وجود سند چشم‌انداز و برنامه‌های توسعه‌ی پنج‌ساله به سؤالی که در ابتدای مقاله مطرح شد، می‌پردازیم که کارآمدی نظام اسلامی در تمام عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن چگونه حاصل می‌شود و با چه سازوکاری می‌توان کارآمدی آن را به حدّ کمال رسانید.

به نظر می‌رسد اگر بخواهیم مدلی درخصوص استقرار سیستم ارگانیک و مکانیکی به صورت توأمان در عین ایفای نقش رهبری نظام به‌عنوان نقش متعادل‌کننده‌ی سیستم پیشنهاد کنیم، تأسیس سازمانی به نام سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ذیل نهاد ولایت است. با این توضیح که اگر نظام اسلامی ولایت فقیه (و نه نظارت و



وکالت فقیه) و آن هم براساس تقریر انتصابی آن پذیرفته شد، کما این که مفروض ما همین است، ولایت به معنای زعامت سیاسی خواهد بود و فقیه دارای اقتدار و سلطه‌ی سیاسی است و تدبیر شئون مختلف جامعه‌ی مسلمین را در دست دارد و مشروعیت‌دهنده به تمام ارکان حکومت است و در واقع قوای دیگر به‌عنوان مجریان و یاران او محسوب می‌شوند و او است که مسئولیت اول در تمام مسائل کشور را عهده‌دار است. در این صورت، تمام قوا باید در چهارچوب برنامه‌ریزی کلان نهاد ولایت عمل کنند و مورد نظارت سیستمی نهاد ولایت واقع شوند. واضح است که سازوکار فعلی نظام مقدس جمهوری اسلامی بیشتر شباهت به نظریه‌ی نظارت فقیه دارد؛ چراکه نه کسی برنامه‌های قوا را رصد و فاصله‌ی ایشان را با منویات رهبری اندازه‌گیری می‌کند و نه کسی نظارت راهبردی بر عملکرد آن‌ها دارد و نه ضمانت اجرایی برای تخلف نکردن وجود دارد. به نظر نگارنده تنها راه موجود برای اعمال ولایت و نه نظارت، ایجاد سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ذیل نهاد ولایت است.

این سازمان دارای دو بخش عمده است: بخش برنامه‌ریزی راهبردی و بخش نظارت و ارزیابی راهبردی.

۱. نامه‌ریزی راهبردی

همان‌طور که می‌دانیم مهم‌ترین رکن مدیریت، رکن برنامه‌ریزی است و بر سایر وظایف اولویت داشته و مقدم بر آن‌ها است. در واقع برنامه‌ریزی وظیفه‌ی اصلی و شالوده‌ی مدیریت است. برنامه‌ریزی سطوح مختلف دارد که مهم‌ترین لایه‌ی آن، برنامه‌ریزی راهبردی (استراتژیک) است. برنامه‌ریزی راهبردی در بردارنده‌ی تصمیم‌گیری‌هایی راجع به اهداف راهبردی بلندمدت سازمان است. در این نوع برنامه‌ریزی، مأموریت‌ها و هدف‌های سازمان مشخص می‌شود و این اهداف بلندمدت به هدف‌های کمی و کوتاه‌مدت خرد می‌گردد تا هم قابل اندازه‌گیری و هم قابل نظارت و کنترل باشد.

یکی از ویژگی‌های برنامه‌ریزی استراتژیک، جامعیت است. بدین معنا که مقطعی



و موقت نیست و حرکتش هم‌سو و هماهنگ با تمام قسمت‌های مهم و الزامی است.

(برای تفصیل بیشتر ر.ک. آر. دیوید و دیگران، ۱۳۹۹، صص ۶۳-۱۱۵)

به نظر می‌رسد با توجه به جایگاه نهاد رهبری و مسئولیت سنگین مدیریت عالی نظام اسلامی، شأن برنامه‌ریزی راهبردی، از شئون مهم این نهاد خواهد بود. ساختار برنامه‌ریزی راهبردی باید وابسته به نهاد ولایت باشد و پاسخگو به رهبری. سطح ورود این سازمان در برنامه‌ریزی در قالب سند چشم‌انداز و سطح سیاست‌های کلان و برنامه‌های پنج‌ساله خواهد بود. در سند چشم‌انداز چهارچوب تحوّل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی طراحی می‌شود و برای رسیدن به آن افق‌ها، سیاست‌ها و برنامه‌های پنج‌ساله به‌عنوان گام‌های بسترساز تحقق اهداف چشم‌انداز، تهیه و تدوین می‌گردند. طبیعی است رؤسای سه قوه براساس این اسناد و در چهارچوب برنامه‌های پنج‌ساله مؤظّفند نسبت به طراحی و اجرای برنامه‌های سالیانه و ریزفعالیت‌ها اقدام نمایند. مزایای این پیشنهاد چند چیز است:

۱. نهاد ولایت از جایگاه بعضاً سلبی و بعضاً ایجابی به یک جایگاه کاملاً ایجابی تبدیل می‌شود.

۲. برنامه‌ها از ثبات، تفسیرناپذیری و فهم مشترک برخوردار خواهند شد و به امضا و تنفیذ رهبری خواهند رسید.

۳. رؤسای قوای سه‌گانه صرفاً به دلیل تدوین برنامه‌های توسعه توسط دولت‌های پیش از خود، نمی‌توانند مانع اجرای آن برنامه‌ها شوند.

۴. باعث یکپارچگی و هم‌افزایی دستگاه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خواهد شد؛ چون از یک مرکز فرماندهی می‌شود.

۵. باعث تمرکز برنامه‌های راهبردی کشور شده و از ایجاد دستگاه‌های عریض و طویل که به نحوی واگرا هستند، جلوگیری خواهد شد.

۶. به لحاظ منابع انسانی، مالی و کالبدی صرفه‌جویی‌های عظیمی انجام خواهد شد.

۷. تغییر و تحوّل مدیریت قوای سه‌گانه، انسجام برنامه‌های راهبردی نظام را در



عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از بین نمی‌برد.

۸. در این پیشنهاد تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها متمرکز و اجرا غیرمتمرکز خواهد بود.

آنچه در این میان اهمیت دارد این است که با ایجاد این سازوکار، حضور رهبری در تمام ارکان کشور به صورت حضور نرم و نه از نوع سخت آن مشاهده می‌شود و مصداق همان کلام ایشان قرار خواهد گرفت که «حضور رهبری در همه‌ی بخش‌های کشور، به معنای حضور سیاست‌های رهبری است که باید به‌دقت اجرا شود». (خامنه‌ای، ۱۳۸۰/۸/۸) به عنوان نمونه؛ اگر در سازمان پیشنهادی، محور توسعه‌ی کشور، توسعه‌ی صنعتی یا هر توسعه‌ی دیگری قرار داده شد و مورد تنفیذ رهبری قرار گرفت، این محور در تمام سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌های پنج‌ساله‌ی این سازمان و برنامه‌های سالیانه‌ی قوای سه‌گانه قرار می‌گیرد و فعالیت‌های دستگاه‌های اجرایی کشور با آن انطباق پیدا می‌کند. اگر دستگاهی محور برنامه‌ها و فعالیت‌هایش را غیر از محور ابلاغی قرار دهد، از طریق همین سازمان پیشنهادی مورد رصد و پایش قرار خواهد گرفت و حذف خواهد شد.

۲. نظارت راهبردی

آنچه از اشکالات حوزه‌ی نظارت و ارزیابی ذکر شد و نیز برنتابیدن نظارت قوا بر یکدیگر، در نهایت سیستم به آنتروپی و اضمحلال سوق داده می‌شود؛ و در یک کلمه تعادل سیستم به هم خورده و موجب واگرایی می‌شود. این که قوه‌ی مجریه، قوه‌ی قضائیه را در بحث بازرسی کل کشور متهم به سیاسی‌کاری کند یا قوه‌ی مقننه را در بحث دیوان محاسبات، به ارائه‌ی گزارشات نادرست متهم نماید، چیزی جز سرخوردگی، از هم‌اشیدگی سیستم، عاید نظام و کشور نمی‌شود.

پیشنهاد این است که باید سازمان پیشنهادی دارای بخش نظارت راهبردی باشد. در واقع تمام نظارت‌ها به صورتی که ذکر خواهد شد در چنین سازمانی جمع شود و تحت نظر مستقیم مقام رهبری فعالیت نماید تا از آسیب‌های احتمالی در امان باشد؛ چراکه تفرق قدرت کنترل حکومت در بین دستگاه‌های نظارتی متعدد با صلاحیت‌های



مبهم و هم‌پوشان که به برخی از آن‌ها اشاره شد، یکی از عوامل ناکارآمدی نظارت خواهد بود. به نظر می‌رسد تنها راه چاره برای برون‌رفت از مشکلات کشور در تمامی ابعاد آن، تمرکز توان کنترل و نظارت حکومت ذیل مقام نهاد ولایت است. لذا سازمان‌های نظارتی بزرگ (و نه سازمان‌های نظارتی تخصصی) که نظارت عام دارند با سازمان جدید ادغام می‌گردند. سازمان جدید دارای دو سطح نظارتی خواهد بود:

۱. نظارت و کنترل برنامه‌ای؛

۲. نظارت و کنترل راهبردی.

۳. نظارت و کنترل برنامه‌ای

موضوع این نظارت انطباق برنامه‌ها و فرایندهای جاری قوای سه‌گانه با برنامه‌های پنج‌ساله‌ی کشور خواهد بود. در این نظارت داده‌های خام جمع‌آوری شده، پس از تطبیق با کمیّت و کیفیت‌های مبنا، میزان سلامت یا انحراف فرایند یا برنامه تعیین می‌شود. در این سطح از نظارت، بررسی تطبیقی عملکردها با اهداف برنامه پنج‌ساله کفایت می‌کند.

۴. نظارت و کنترل راهبردی

این بخش بر اهمیت کنترل، نظارت و پایش مستمرّ قوای سه‌گانه و تمامی دستگاه‌های کشور از نظر انطباق عملکرد آن‌ها با اهداف، مأموریت‌ها، سند چشم‌انداز و سیاست‌های کلیّ ابلاغی تأکید دارد. پایش مداوم برای ارزیابی این موضوع انجام می‌شود که آیا سازمان‌ها در راستای تأمین و تحقق اهداف ترسیم‌شده در سند چشم‌انداز و مطابق با معیارهای تعیین‌شده عمل می‌نند یا خیر. همچنین بررسی می‌شود که حرکت قوای سه‌گانه و دستگاه‌های اجرایی در جهت مأموریت‌های محوّله و اهداف کلان کشور چقدر با این معیارها همخوانی دارد و میزان انحراف آن‌ها به چه میزان است. نهاد ولایت با نظارت مستمرّ، حرکت کلّ سیستم جمهوری اسلامی را زیرنظر داشته و مدیران ارشد نظام را در مسیر صحیح هدایت می‌کند. این نهاد با پایش دقیق و مستقلّ از ایجاد هرگونه خطا و انحراف در ارائه‌ی گزارش‌ها و



آمار نادرست به رهبری نظام جلوگیری می‌کند؛ زیرا مرکز رصد و پایش نهاد رهبری به صورت مستقیم و بی طرفانه، عملکرد دستگاه‌ها را بررسی کرده و میزان خطا، انحراف و عقب ماندگی را به طور دقیق گزارش می‌دهد.

در نتیجه برای تمرکز و ارتقاء قدرت برنامه ریزی و نظارت راهبردی کشور، انجام امور زیر ناگزیر پذیر است:

۱. تشکیل سازمان برنامه ریزی و نظارت راهبردی تحت مدیریت مستقیم مقام رهبری که ارکان اصلی برنامه ریزی و نظارتی کشور را برعهده خواهد داشت؛ آن هم به صورتی سیستماتیک و نهادی.

۲. اصولی که در قانون اساسی ناظر به اعطای قدرت متقابل کنترل قوای سه گانه هستند در طول نظارت راهبردی و برنامه‌ای رهبری و هم افزا دیده شوند و نظارت هریک از آن‌ها بازتعریف شود.

۳. برنامه ریزی سالیانه و نظارت و ارزیابی داخلی هر قوه و دستگاه‌های اجرایی به همان قوه و دستگاه تفویض می‌شود؛ منتهی با سازوکار واحدی که ارتباط مکانیکی و ارگانیکی قوای سه گانه و دستگاه‌های اجرایی با سازمان مزبور تعریف شود.

۴. برنامه‌های سالانه‌ی قوا و دستگاه‌های اجرایی مانند سابق و فقط براساس سیاست‌ها و برنامه‌های پنج ساله‌ی مصوب این سازمان، تنظیم و به مجلس شورای اسلامی ارسال می‌شود و شورای نگهبان در تصویب یا ردّ قوانین باید مصوّبات این سازمان را که مورد تنفیذ رهبری است، در نظر بگیرد.

۵. فعالیت‌های موازی ساختارهای مطالعات راهبردی حذف می‌گردد یا در خدمت این سازمان قرار می‌گیرد. در این صورت است که مطالعات و پژوهش‌ها به صورت هدف مند، متمرکز و بدون پراکنده کاری صورت خواهد پذیرفت.

۶. ساختار شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز می‌تواند در این سازمان ادغام گردد. به این صورت که مصوبات آن شورا که از سنخ سیاست گذاری است به این سازمان واگذار و مصوباتی که از سنخ اجرا است و در واقع کار هیأت امنایی است به وزارت علوم منتقل گردد.



۷. ساختار مجمع تشخیص مصلحت نظام به این سازمان منتقل می‌گردد.
۸. ساختار شورای نگهبان نیز ذیل بازوی نظارتی این سازمان تعریف می‌شود.
۹. بسیاری از ساختارهای دیگر مثل شورای عالی فضای مجازی، شورای روابط خارجی و... قابل ادغام در این سازمان هستند.

ممکن است برخی اشکالی مطرح کنند که در بند اول و دوم اصل ۱۱۰ قانون اساسی (تعیین سیاست‌های کلان نظام و نظارت بر حسن اجرا) دیدگاه نگارنده را تأیید می‌کند و لذا مدّعی نویسنده حرف جدیدی نیست. در پاسخ باید گفت که به این اصل دو نگاه می‌توان داشت: نگاه حداقلی و نگاه حداکثری. در نگاه اول می‌توان هدایت و نظارت ولیّ فقیه را در همین وضع موجود تعریف کرد که سیاست‌های کلیّ توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام تعیین و به تصویب مقام رهبری می‌رسد و مورد نظارت غیرنهادی (غیرسیستمی) واقع می‌شود؛ اما در نگاه دوم که نگاه مطلوب و مورد ادّعی این پژوهش است هدایت نظام، به معنای ایجاد سازوکاری است که به صورت نهادی، نظام را به سمت اهداف از پیش تعیین شده هدایت نموده و ایصال‌الی‌المطلوب می‌نماید و در نهایت مورد نظارت راهبردی نهاد ولایت واقع می‌شود و موارد انحراف را در کوتاه‌ترین زمان تصحیح می‌کند و به معنای حقیقی کلمه حرکت نظام و سیستم در محیط اراده‌ی رهبری صورت می‌پذیرد.

بنابراین، این‌که رهبری مدیر اجرایی نیست و مدیریت اجرایی در اختیار قوای سه‌گانه است و رهبری ناظر بر این‌ها است و از حرکت کلیّ نظام مراقبت می‌کند و یک مدیر کلان‌ارزشی است (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۷/۲۴) به معنای این نیست که سیاست‌ها و برنامه‌های کلان رهبری در کشور مدّ نظر قرار نگیرد؛ بلکه حضور رهبری در همه‌ی بخش‌های کشور، به معنای حضور سیاست‌های رهبری است که باید به‌دقت اجرا شود. (خامنه‌ای، ۱۳۸۰/۸/۸)

لذا این گفته که اگر برخی تصمیمات اقتصادی که گرفته می‌شود، مورد قبول رهبری نباشد، رهبری دخالت نمی‌کند و مسئولینی دارد که مسئولینش باید عمل کنند، (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۷/۲۴) اگر به معنای این باشد که رهبری وارد کارهای اجرایی



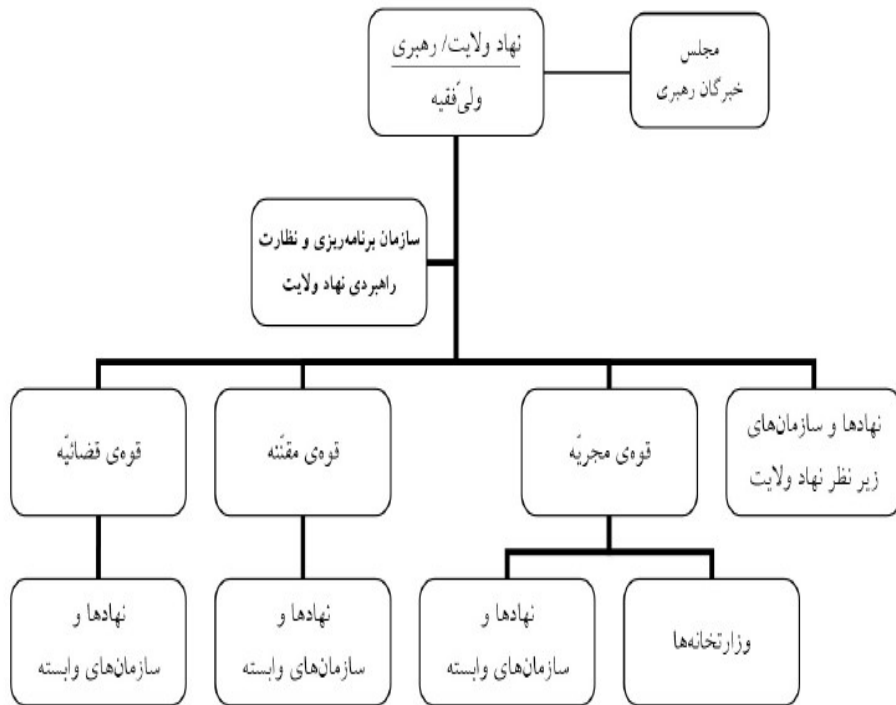
نمی‌شود، برداشت صحیحی است؛ کما این‌که جملات دیگر ایشان مؤید این معنا است ولی اگر این‌گونه استفاده شود که دستگاه‌های اجرایی کشور تحت برنامه‌های کلان و نظارت راهبردی رهبری واقع نمی‌شوند، برداشت نادرستی است؛ چراکه براساس ادله‌ی فقهی و حقوقی ولایت فقیه مسئولیت قوای سه‌گانه در اداره‌ی جامعه، برعهده‌ی ولی فقیه و به‌طور کلی نهاد ولایت است و مسئول اصلی، رهبری نظام است. اگر برنامه‌ای در چهارچوب سیاست‌های نهاد ولایت و رهبری نیست، باید سازوکار قانونی برای اجرای سیاست‌ها و نظارت بر حسن اجرای آن تعبیه شود. بنابراین اگرچه عمده‌ترین وظیفه‌ی رهبری، سیاست‌گذاری کلان کشور بر مبنای تعیین جهت‌گیری کلان انقلاب و نظام و حفظ آن است، ولی این نافی پیگیری اجرای سیاست‌ها و نظارت بر حسن اجرا به‌صورت نهادی نیست.

از همین جا است که دقیقاً نگارنده «تأسیس سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی نهاد ولایت» را پیشنهاد می‌کند. در این صورت است که ولایت و زعامت فقیه و اقتدار سیاسی او، معنای جدیدی پیدا می‌کند؛ چراکه او تدبیر شئون جامع را برعهده دارد و تمام قوا در چهارچوب برنامه‌ریزی کلان نهاد ولایت عمل می‌کنند و مورد نظارت راهبردی نهاد ولایت واقع می‌شوند.

بر این اساس مدل پیشنهادی نگارنده و ساختار سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی نهاد ولایت براساس نمودار زیر خواهد بود.



ساختار کلان نظام جمهوری اسلامی





ساختار سازمان برنامه ریزی و نظارت راهبردی نهاد ولایت





نتیجه

یک سیستم کارآمد سیستمی است که دارای سه مؤلفه‌ی کارایی، اثربخشی و تعادل باشد؛ لذا فردی که با نگاه معرفت‌ناسانانه درجه‌ی دو به نظام سیاسی نگاه می‌کند، نظام را کلیتی یکپارچه می‌بیند که از بخش‌های مختلفی تشکیل شده است. پذیرش این نگرش مجال آن را فراهم می‌آورد که ضمن تجزیه و تحلیل سیستم و فهم نقایص به طراح، نوسازی یا به‌سازی ورودی، فرایند، خروجی و بازخورد نظام سیاسی پردازد.

برای رفع نواقص و توسعه‌ی سیستم به‌طور همزمان باید به ساختار، اجزا و روابط آن‌ها و خروجی‌ها و بازخوردها توجه شود. بر این اساس نگاه ویژه‌ی نگارنده متمرکز بر یکی از اجزای برنامه‌ریزی و نظارت بود که نشان داد تغییر و تبدل سیاست‌ها و برنامه‌ها به چه میزان در پیشرفت و توسعه‌ی کشور مانع ایجاد می‌کند و موجب ناکارآمدی نظام می‌شود.

پرسشی که مطرح شد این بود که با چه مکانیزمی می‌توان به رفع این مشکل پرداخت و کارآمدی نظام اسلامی در تمام عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی چگونه حاصل شد و با چه سازوکاری می‌توان کارآمدی را به حدّ کمال رسانید.

مدّعا و فرضیه‌ی نگارنده این بود که با تأسیس سازمان برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی نهاد ولایت به سیاست‌ها و برنامه‌های واحد رسید که تمام اجزای حکومت موظف باشند در جهت تحقق آن کوشش نمایند و مورد نظارت راهبردی این سازمان قرار گیرند.



منابع

۱. آر. دیوید، فرد (۱۳۹۹)، مدیریت استراتژیک، (علی یارساییان و سید محمد اعرابی: مترجمان)، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲. حائری، مهدی (۱۳۹۵)، حکمت و حکومت، بی‌جا: انتشارات شادی.
۳. خمینی (امام)، سید روح‌الله (۱۳۷۲)، صحیفه‌ی نور، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۴. _____ (۱۳۸۱)، المکاسب المحرمة، ج ۲، بی‌جا، بی‌نا.
۵. _____ (۱۳۸۱)، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۶. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد و التقليد، تقریرات اباحت بقلم میرزا علی غروی تبریزی.
۷. دوران، دانیل (۱۳۷۰)، نظریه‌ی سیستم‌ها، (دکتر محمد یمنی: مترجم)، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۸. رابینز، استیفن (۱۳۸۶)، تئوری سازمان (ساختار و طرح سازمانی)، (مهدی الوانی و حسن دانایی‌فرد: مترجم)، تهران: انتشارات صفار.
۹. گلریز، حسن (۱۳۸۶)، فرهنگ توصیفی لغات و اصطلاحات علوم اقتصادی، مراکز آموزش بانکداری.
۱۰. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۸ق)، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة، بی‌جا: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة.
۱۱. معینی، صغری (۱۳۷۰)، فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات مدیریت و سازمان، تهران: وزارت کشاورزی.
۱۲. هیوز، آون (۱۳۸۰)، مدیریت دولتی نوین، (سید مهدی الوانی و همکاران: مترجم)، تهران: نشر مروارید.

مقالات:

۱. موسوی، سید غلامرضا (۱۳۹۱)، «پژوهشی در کارآمدی نظام جمهوری اسلامی»، فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی علوم سیاسی، (۵۹).
۲. _____ (۱۳۹۲)، «نگرش سیستمی و مسئله‌ی کارآمدی»، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، (۶۴).
۳. خامنه‌ای، بیانات در دیدار با دانشجویان استان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۴.
۴. خامنه‌ای، بیانات در دیدار با مردم اصفهان، ۱۳۸۰/۸/۸.